

فقه سیاسی

احمد مبلغی

فقه در همگانی‌ترین و پذیرفته‌ترین تعریف خود، علم به احکام از گذر شناخت ادله تفصیلی آنها دانسته شده است. اگر این علم، به احکام موضوعات معاملاتی تعلق یابد، فقه معاملاتی شکل می‌گیرد و اگر به احکام موضوعات عبادی تعلق گیرد، فقه عبادی به دست می‌آید و اگر به احکام موضوعات سیاسی متعلق شود، فقه سیاسی پدیدار می‌شود.

بنابراین نقطه تمایز بخش و تفکیک‌آفرین میان گونه‌ها یا گرایش‌های فقهی، موضوعات آنها است. البته نباید فراموش کرد که همه آموزه‌ها و احکام اسلامی می‌توانند حاوی خصلت‌هایی از بخش‌هایی غیر از گرایش اصلی خود در فقه باشند.

به عنوان مثال، بسیاری از بخش‌های سیاسی ترقه، جنبه‌های قدرتمند عبادی را نیز نمایندگی می‌کنند و بسیاری از عبادت‌ها نیز جلوه‌هایی از پرتوهای سیاست را منعکس می‌سازند. این رابطه، میان فقه معاملاتی و فقه سیاسی و یا فقه معاملاتی و فقه عبادی نیز به چشم می‌آید؛ ولی این مقدار همپوشانی در کنار زدن ویژگی‌های اصلی هر موضوع که آن را سیاسی یا عبادی یا معاملاتی می‌سازد، کفایت نمی‌کند.

اگر نظریه‌های فقهی ناظر به حوزه‌های سیاست را نیز بخشی از فقه سیاسی قلمداد کنیم، فقه سیاسی را نباید صرفاً علم به احکام موضوعات سیاسی به حساب آوریم؛ بلکه افزون بر این سنخ از آگاهی، لازم است بینش‌های متوجه به پیوندها و هدفمندی‌های مجموعه‌های احکام سیاسی را نیز بخشی از فعالیت علمی در فقه سیاسی به شمار آوریم؛ بینش‌هایی که به حوزه‌های کلان رفتار سیاسی تعلق دارند و در سایه آنها شعاع گسترده‌ای از احکام سیاسی مربوط به این حوزه‌ها توجیه می‌پذیرند.

جایگاه و میزان اهمیت فقه سیاسی

قبل از هر چیز باید در ترکیب و اژگان آن دقیق شویم. کلمه «سیاسی» صفت فقه قرار گرفته است. صفت قرار گرفتن برای فقه، از ویژگی های مشترک بسیاری از حوزه های فقهی است. فقه معاملی، فقه عبادی و دیگر شاخه های فقهی از ترکیبی این چنینی شکل گرفته اند. در همه این موارد، این واژه دوم است که میزان و وسعت اهمیت موضوع مطالعه را مشخص می کند. فقه عبادی از آن جهت بسیار مهم است که عبادت، هدف آفرینش و اصلی ترین ابزار ایجاد ارتباط با خدا و انجام وظایف بندگی است و یا فقه معاملی به این دلیل دارای جایگاهی مهم است که زندگی جمعی بشر و شکل گیری حوزه های مشروع مالکیت خصوصی، عمومی و...، نیاز به انجام داد و ستد و معاملات را مانند آب برای اجتماع، حیاتی و بازگشت ناپذیر نموده است.

به این ترتیب، به نظر می رسد که اهمیت ها یا مزیت های موضوع فقه سیاسی را باید در دل واژه سیاست و انتظاری که از آن داریم، جست و جو کنیم. بنابراین منطقی ترین راه در به دست دادن تعریفی مشخص از فقه سیاسی، برشمردن ویژگی های سیاست و وضعیت های مورد انتظار از فقه در برابر آنها است. این ویژگی ها و وضعیت ها را در زیر برمی شمیریم:

۱. برخورداری از قلمروی گسترده

۲. پرتحرک و منعطف بودن

سیاست برخلاف بسیاری از حوزه های زندگی جمعی بشر، پرتحرک و بسیار منعطف عمل می کند. زندگی سیاست مانند دریا جزر و مدهای دوره ای را تجربه می نماید و برهه های گوناگون یا وضعیت های متفاوت سیاسی و یا ترکیبی از این دو بر دامنه گستره های متأثر از سیاست تأثیر می نهد. به دیگر سخن، سیاست وضعیتی ایستا ندارد و علاوه بر انقباض ها و انبساط های پررفت و برگشت، گاه به صورت کلی کارکردهای متفاوتی را ایفا می کند. هنگامی که از سیاست سخن می گوئیم، با طیفی گسترده از روش ها و تنوعی بالا از بینش های متفاوت فلسفه سیاسی روبه رو هستیم. اینها همه در غالب مواقع، هنگامی که به مرحله عمل می رسند و خارج از تئوری ها و ایده آل بازتاب هایشان مورد بحث واقع می شوند، خصلت های منحصر به فرد منطقه ای یا محلی به خود می گیرند و به این صورت بر دامنه فراخ و رها شده این دانش می افزایند. بنابراین باید اذعان داشت که فقه سیاسی به دلیل ماهیت فراخ قلمروهای سیاسی، بسیار گسترده می شود و در صورت وارد شدن به عرصه های اندیشه سیاسی با وظایفی فراوان روبه رو می گردد.

۳. تأثیر گذار بودن بر پدیده ها و نهادها

اندیشه ها، رفتارها و تئوری های سیاسی، سطح برتری از تأثیر گذاری بر دیگر حوزه های زندگی اجتماعی و فردی بشر را همیشه به خود اختصاص داده اند. هر چند که کیان دین و جوهر تشکیل دهنده آن، از سیاست برتر است و فراتر از اهداف سیاسی - به معنای مرسوم کلمه - به انسان و ماهیت فلسفی وجود وی می نگرد و به همین جهت و در صورت فراهم آمدن شرایط، توان احاطه و سیطره یابی را بر سیاست دارا است، ولی در بسیاری از شرایط - که دین به صورت کامل شناخته نشده و یا در جامعه نفوذ و رسوخ نیافته است - به صورت گسترده ای با سیاست در بسترهای اجتماعی درگیر می شود و گاه به جای تأثیر گذاری بر آن، از آن تأثیر می پذیرد.

با توجه به وضعیت مورد اشاره، بهتر می توان فهمید که چرا فقه سیاسی از اهمیت برخوردار است. اهمیت های سیاست هنگامی که با فقه درآمیزد، به اهمیت های فقه افزوده می شود و در عمل معجونی پیچیده به دست می آید که متغیرهای بسیار، مبانی گاه متعارض و رویکردهای متفاوت را در خود جای می دهد. بنابراین فقه سیاسی را باید مقوله ای بسیار پیچیده، بسیار مهم و بسیار شکستنده یا لغزنده دانست.

ظرفیت های نهفته در نظام سیاسی

در میان نظام های بشری، نظام سیاسی از اهمیت بیشتری برخوردار است. از یک منظر، نظام سیاسی را می توان ترکیب دیگر نظام ها و تعریف جایگاه آنها در مجموعه ای بزرگ به نام سیاست گذاری های جامعه دانست. نظام هایی مانند نظام اقتصادی و نظام فرهنگی، در نهایت جایگاه و حوزه و میزان عملکرد خود را در قالب نظام سیاسی می یابند. هر چند که فرهنگ از سیاست مهم تر است و ارزشمندی های بیشتری را هدایت می کند، ولی تأثیر گذاری سطوح و لایه هایی از آن - و البته نه همه سطوح و لایه های فرهنگی - بر زندگی جمعی بشر، نه تنها از سیاست کمتر است، بلکه خود گاه تابع سیاست - به معنای کلی آن - در جامعه است.

ساختار سیاسی در معنای کلی به توزیع ارزش های جامعه مربوط می شود؛ ارزش هایی که میزان و نقش عواملی همچون اقتصاد و فرهنگ را تعیین می سازند. هنگامی که از اهمیت و اولویت نظام سیاسی سخن به میان می آوریم، ناچار باید به اهمیت و اولویت نظام فقه سیاسی نیز تن در دهیم، مگر آن که مدعی شویم که اسلام داعیه دار نظامی سیاسی نیست و انگیزه ها و اندیشه های منظومه وار سیاسی در آن تعبیه نشده است. در غیر این صورت، باید بپذیریم که فقه سیاسی از اولویت بیشتری در قبال دیگر گونه های فقهی برخوردار است.

چکیده سخن آن که نظام سیاسی را اگر دارای اولویت معرفی می کنیم، نمی توانیم فقه سیاست را از این وضعیت جدا تصور کنیم و باید بپذیریم که فقه سیاسی نیز بر فقه معاملات و

فقه عبادات اولویت دارد؛ هرچند که همپای فقه عبادات از اصالت برخوردار نباشد. بنابراین و با توجه به ویژگی‌های بالا، می‌توان مطمئن بود که فقه سیاسی جایگاهی کلیدی و انکارناپذیری را در فقه به خود اختصاص داده است.

فقه سیاسی در وضعیت کنونی

فقه سیاسی به معنای منسجم و جدید آن و به عنوان یک رشته تخصصی، از جوان‌ترین بخش‌های دانش فقه به حساب می‌آید. به همین جهت، مفهوم‌شناسی و قلمروشناسی آن و طرح دیدگاه‌ها در این زمینه، ضروری، پررونق و جذاب می‌نماید. هنگامی که از جوان بودن فقه سیاسی سخن به میان می‌آوریم، به آن معنا نیست که هیچ اندوخته قابل‌انکایی در مورد آن نیست و در آغاز راهی واقع شده‌ایم که هیچ شناختی از آن نداریم. اندوخته‌های عمومی استنباط و بسیاری از مهارت‌های دیگر فقهی، در کنار منابع مشترک دستمایه‌هایی را فراهم می‌آورند که امکان شکل دادن به مطالعات عمیق‌تر را در ارتباط با فقه سیاسی فراهم می‌آورند و گام زدن در بخش‌های پیچیده‌تر این حوزه را امکان‌پذیر می‌نمایند.

بخشی از این امکانات، ابزارها و مهارت‌ها، تجاربی است که در گذشته در فقه شکل گرفته و به صورت مستقیم به موضوع فقه سیاسی مربوط می‌شود. بخشی دیگر نیز دارای خویشاوندی و نزدیکی بسیاری با این مباحث است؛ هرچند که مطالعاتی از این دست بدون تفکر منسجم و در غیاب یک رویکرد سیاست‌شناسانه به فقه تحت عنوانی دیگر بحث می‌شود، ولی با کشاندن پای آنها به فقه سیاسی یا موطن اصلی‌شان از یک سوی، نخستین مایه‌های مطالعات فقه سیاسی - آن هم از دل سنت - فراهم می‌گردد و از سوی دیگر، این مباحث فرصت می‌یابند که در ارتباطی منسجم با دیگر بخش‌های فقه سیاسی، افق‌های مؤثرتری را تجربه نمایند.

حوزه‌های فقه پژوهی سیاسی

پژوهش‌های مربوط به فقه سیاسی، به دو دسته پژوهش‌های درون‌فقهی و پژوهش‌های برون‌فقهی تقسیم می‌گردد.

الف) مطالعات درون فقهی

این پژوهش‌ها دو شاخه مهم را در بر می‌گیرد:

۱. نظریه‌های فقهی: در مرحله‌ای پیش از پرداختن فقهی به موضوعات سیاسی، نظریه‌پردازی قرار می‌گیرد. نظریه فقهی دیدگاهی است که همانند حکم فقهی به استنباط از منابع نیازمند است، با این تفاوت که اولاً، حکم فقهی، دستوری بایندی و نبایندی است و نظریه بار

توصیف روح، پیوند، انسجام، هماهنگی و هدفمندی همه یا مجموعه‌ای از احکام شرعی را بر دوش می‌کشد. ثانیاً، منابع حکم فقهی را صرفاً آیات الاحکام و یا احادیث الاحکام و اجماع و عقل تشکیل می‌دهند؛ در حالی که منابع استنباط نظریه دامنه‌ای فراخ دارد: از یک سو، افزون بر اجماع و عقل، همه بخش‌های اعتقادی، اخلاقی، فقهی قرآن و سنت - و نه فقط آیات الاحکام و احادیث الاحکام - می‌توانند در این زمینه نقش ایفا کنند و از سوی دیگر، تاریخ و تمدن اسلامی نیز در مواردی می‌تواند مورد رجوع و بهره‌گیری نظریه پرداز مستنبط قرار گیرد. ثالثاً، در حکم فقهی یک استنباط بیشتر انجام نمی‌گیرد؛ در حالی که در نظریه ممکن است خرده استنباط‌های گوناگونی که هر یک قطعه‌ای - از قطعاتی که از مجموع آنها نظریه شکل می‌گیرد - به دست می‌دهد، انجام پذیرد.

با این توضیح، مقصود از «نظریه فقهی سیاسی» روشن می‌شود. اگر دیدگاهی در مورد اصل قدرت و سیاست و یا حوزه‌ای از حوزه‌های آن بر پایه اسلام ارائه گردد و از بار توصیف یاد شده برخوردار باشد، نظریه فقهی سیاسی شکل می‌گیرد.

فواید مترتب بر نظریه سازی فقهی سیاسی عبارتند از:

یک. برقراری ارتباط میان تلاش‌های فقیهان و دستاوردهای تازه علوم سیاسی؛ چرا که نظریه پردازی به جد نیازمند آشنایی با تحولات علمی و دستاوردهای مطالعاتی است. عدم برخوردار بودن از نظریه‌های کلان دمیدن روح فقه فردی به عالم پیچیده سیاست است. نظریه محوری در فقه سیاسی سامان‌مندی را جایگزین درهم آمیختگی، هم آوردی علمی را جایگزین برداشت‌های سلیقه‌ای، و کارآمدی را جایگزین تورمی مایوس کننده خواهد کرد. اگر نخواهیم در گردابی از پیچیدگی‌های اندیشه و تحول سیاسی فروروییم، مجبوریم که از روش نظریه پردازی بهره گیریم. تأکید روزافزون بر تک مسئله‌های فقهی و اکتفا کردن به این، نتیجه‌ای جز سر در گم شدن در کوچه‌های پیچ در پیچ سیاست نخواهد داشت.

دو. پاسخ‌دهی سریع و منسجم به ورودی‌های عرصه سیاست: ارائه نظریه به ما کمک می‌کند که در مواجهه با رویکردهای جدید دانش سیاست یا رخداد‌های به شدت نوشونده عرصه سیاست از قبیل آماده باشیم و رویکردی روشنگرانه را در اختیار بگیریم.

سه. دستیابی به وحدت نظر و رویه در ارائه احکام فقه سیاسی.

۲. مسائل فقه سیاسی: بی‌گمان، هم می‌توان از دل ابیحات گذشته فقه مسائلی را بیرون کشید که در زمره فقه سیاسی جای می‌گیرند و هم می‌توان به طرح مسائل جدیدی - از گذر استنباط حکم آنها از منابع - دست زد. در مورد مسائل گذشته باید دید که چه مسائلی از آن در زمره فقه سیاسی جای می‌گیرند و چه مسائلی نه؟ سه نوع مسئله در فقه به چشم می‌آید:

۱. موضوعات دست اول و کلیدی فقه سیاسی: این موضوعات در اولین نگاه و نخستین برخورد، ماهیت سیاسی خود را آشکار می‌کنند. مباحثی مانند ولایت فقیه، مشروعیت مبارزه منفی در قبال حاکمان جائز، شرایط حاکم سیاسی، بیعت، مشورت و... از اصلی‌ترین بخش‌های فقه سیاسی به حساب می‌آیند.

۲. قوانین، مقررات و دستورات متأثر از شرایط سیاسی: قوانین، مقررات و دستورهای وجود دارند که در ردیف نخست مباحث سیاسی جایی برای آنها پیدا نمی‌شود، ولی شکل‌گیری و اعمال آنها به شدت وابسته به شرایط سیاسی است. مباحثی مانند قضاوت در این ردیف جای می‌یابند. ارتباط مباحثی از این دست با سیاست، بیشتر ساختاری و متأثر از کارکردهای مشخصی است که سیاست در سرنوشت آنها بازی می‌کند. به عنوان مثال، برقراری یک نظام سیاسی که به فقه اسلام تن در دهد، از اولین پیش‌زمینه‌هایی است که فقه قضایی به آن نیاز دارد. به دیگر سخن، مباحث و مقولاتی از این دست بیش از آن که خود سیاسی باشند، به چارچوب‌ها و جلوه‌های کلان سیاست در جامعه، وابستگی گسترده‌ای دارند.

۳. احکام چند ضلعی: سومین و آخرین لایه فقه سیاسی، شامل آن دسته از احکام می‌شود که هرچند یک یا چند بعدشان سیاسی است، ولی نه به صورت کامل و دقیق کلمه همچون احکام ردیف اول در فقه سیاسی جای می‌گیرند و نه همپای احکام ردیف دوم، در خدمت سیاست یا متأثر از آنند؛ بلکه آمیخته‌ای از فقه سیاسی و دیگر گرایش‌های فقهی همچون عبادی هستند.

برخی از این احکام، در کنار جنبه‌های سیاسی از جنبه‌های قوی‌تر اجتماعی سود می‌برند که برخی از این جنبه‌ها در دل تاریخ ماندگار گشته‌اند. به عنوان مثال، می‌توان به حج اشاره کرد که چهره اصلی و شفاف آن در دل تاریخ همیشه عبادی بوده است تا سیاسی؛ هرچند که امام خمینی با برجسته‌سازی ابعاد فراموش‌شده سیاسی حج، به زنده‌سازی بیش از پیش آن دست زد. اگرچه در پژوهش‌های فقه سیاسی، باید از زوایای نهفته در دو سنخ اخیر بهره گرفت، ولی این دو سنخ رسماً در زمره مسائل فقه سیاسی جای نمی‌گیرند؛ اگر چنین باشد، باید همه فقه را فقه سیاسی خواند. البته در نظریه پردازی سیاسی فقهی، از همه این ابعاد می‌توان بهره گرفت.

ب) مطالعات برون فقهی (فلسفه فقه سیاسی)

سرفصل‌های فلسفه فقه سیاسی عبارتند از:

۱. ضرورت فقه سیاسی
۲. نام‌های دیگر فقه سیاسی
۳. چیستی فقه سیاسی
۴. موضوع فقه سیاسی

۵. تفاوت و نسبت فقه سیاسی با شاخه‌های دیگر فقه

۶. تفاوت و نسبت فقه سیاسی با شاخه‌های: کلام سیاسی، اندیشه سیاسی، فلسفه سیاسی، سیاست فقهی، رویکرد سیاست‌شناسانه در نگاه به فقه عبادات، قضاوت و معاملات، نظام سیاسی.

۷. قلمرو فقه سیاسی

۸. مبانی کلامی فقه سیاسی

۹. نقش فلسفه سیاسی در فقه سیاسی

۱۰. منابع فقه سیاسی: دستمایه اصلی و مهم مطالعات فقه سیاسی از دل منابع قدرتمندی برمی‌خیزد که به کارگیری مناسب آنها فقه سیاسی را در دستیابی به هدف‌های مطالعاتی و پژوهشی خود توانا خواهد ساخت. شناخت این منابع خود فرایز مهم از مطالعات پیشینی فقه سیاسی است که به صورت مفصل از آن بحث خواهیم کرد.

در بحث از منابع فقه سیاسی، محورها و پرسش‌های مهمی فراروی تحقیق قرار دارند؛ از قبیل: آیا منابع فقه سیاسی با منابع فقه تفاوت دارد یا نه؟ آیا میزان و گستره بهره‌گیری فقه سیاسی از منابع فقهی همسان با بهره‌گیری شاخه‌های دیگر فقه است؟ نقش قواعد قرآنی در فقه سیاسی و نوع بهره‌برداری و به‌کارگیری قواعد قرآنی در فقه سیاسی چگونه است؟ آیا نقش قرآن در فقه سیاسی از منابع دیگر بیشتر است؟ جایگاه و نقش سنت عملی و سیره‌ای در فقه سیاسی چیست؟ جایگاه و نقش سنت قولی در فقه سیاسی کدام است؟ جایگاه و نقش عقل و نیز اجماع در فقه سیاسی چگونه است؟ نقش ارتکازها و سیره‌های عقلانی در فقه سیاسی و اصیل و یا تابع بودن این نقش چیست؟

۱۱. ساختار فقه سیاسی

۱۲. روش‌شناسی فقه سیاسی و بررسی میزان کارآمدی مهارت‌ها و سازوکارهای کنونی فقه در فقه سیاسی: روش‌های استنباط در همه عرصه‌های آن، از معاملات گرفته تا عبادات و سیاست، سرفصل‌های مشترک و جلوه‌های هماهنگی دارد؛ هرچند که هر یک از این عرصه‌ها، مختصات و جغرافیای استنباطی منحصر به فرد خود را نیز دارا می‌باشند. به این ترتیب، دانش، تجارب و مهارت‌های استنباطی از دستمایه‌های اصلی مطالعات فقه سیاسی به حساب می‌آیند. آنچه در این زمینه توجه‌برانگیز است، وجود تعدادی عناصر مشترک در همه جلوه‌های استنباط است؛ عناصری که مطالعات بسیاری در ارتباط با آنها در دل تاریخ فقه یا دوران معاصر شکل گرفته است. از میان این عناصر مهم، می‌توان به ارتکازها، سیره عقلانی و سیره متشرعی اشاره کرد. مطالعات انجام شده بر سر این موضوعات، خود بخشی از مطالعات مورد نیاز برای فقه سیاسی را تشکیل داده است؛ چرا که بهره‌گیری از عناصری از این دست، تا همه شاخه‌های استنباط امتداد می‌یابد.

بنابراین، این ادعا که فقه سیاسی هیچ دستمایه‌ای برای آغاز حرکت جدی‌تر

ندارد، نادرست و با واقعیت تاریخی و پژوهشی فقه منافی است. بسیاری از عناصر لازم برای استنباط در قلمرو فقه سیاسی، در دیگر حوزه‌های فقهی نیز به چشم می‌آیند؛ حوزه‌هایی مانند فقه معاملات و فقه عبادات.

به این ترتیب، حاصل مهارت اندوزی فقیهان در این حوزه‌ها به سازوکاری می‌ماند که در فقه سیاسی نیز به کار می‌رود.

کوتاه سخن آن که هرچند مطالعاتی سامانمند، هدفمند و برنامه‌ریزی شده، همپای نقش سیاست و الزام‌های آن در حوزه فقه صورت نگرفته است، ولی ظرفیت‌ها و مهارت‌های فقهی‌ای که حاصل انباشت تجربیات فقیهان در درازنای تاریخ هزار ساله حوزه‌های شیعی است، به ما این امکان را می‌دهد که حرکت خود را نه از نقطه آغاز، بلکه با تکیه بر پشتوانه‌های سنتی مان آغاز کنیم. بی‌گمان باروری این قابلیت‌ها، هنگامی به پویایی لازم دست خواهد یافت که از مطالعاتی به‌روز و اجتناب‌ناپذیر همچون فقه سیاسی برخوردار گردند. آنچه در این میانه بیم‌انگیز است، به فراموشی سپردن ضرورت‌های انجام مطالعاتی از این دست است.

به دیگر سخن، بسط مطالعات فقه سیاسی بر پایه همان ابزارهایی صورت می‌گیرد که در دیگر عرصه‌های فقهی به کار می‌روند و هرچند موضوع پژوهش‌های فقه سیاسی بسیار به‌روزتر و جدیدتر از مباحث سنتی فقه است، ولی شیوه‌های نتیجه‌گیری و روش‌های استنباطی آن، به صورت محسوسی از گذشته فاصله نمی‌گیرد و در همان فضا است.

۱۳. موضوع‌شناسی در فقه سیاسی و نقش مطالعات و اندیشه‌های مربوط به آن
 مطالعات دانش سیاست و اندیشه‌های سیاست‌شناسان در توضیح یا تحلیل عرصه‌های گوناگون این دانش، از یک سوی ماهیت‌شناسی مباحث فقه سیاسی را از منظری تخصصی امکان‌پذیر می‌کند و از سوی دیگر، با به دست دادن تعاریف و ضوابطی مشخص در عرصه سیاست، سکوی پرشی خواهد بود برای مطالعات فقه سیاسی. از منظری کلان‌تر می‌توان افق‌های مطلوب دو دانش فقه و سیاست را در ارتباط با یکدیگر دید: این هر دو دانش دغدغه بهبود وضعیت‌های انسانی زندگی بشر را بیش از هر دانش دیگری بر دوش می‌کشند. هرچند که راه‌های پیشنهادی آنها برای فراهم آوردن چنین وضعیت‌هایی، متفاوت بوده است.

نزدیک‌سازی دانش فقه و سیاست و ایجاد پیوندهای گسترده‌تر میان خواسته‌های دنیوی‌تر زندگی با نیازهای دیرپای اخروی، از جمله اصلی‌ترین نتایجی است که بسط مطالعات فقه سیاسی به جامعه عرضه خواهد داشت. دستیابی به چنین وضعیتی از مبانی اصلی فلسفه رویکرد به فقه سیاسی است؛ فلسفه‌ای که انتظار از فقه سیاسی را تحت تأثیر خود شکل می‌دهد. با توجه به این وضعیت، به کارگیری تجارب دانش سیاسی در حوزه مطالعات فقه سیاسی به غنای بیشتر هر دو عرصه سیاست و فقه خواهد انجامید.